



ریاضیات را به موازات هم پیش می‌برد، در دوره قاجار و به هنگام مواجهه با غرب، رشد همگون و هماهنگ خود را از دست می‌دهد و در برخی علوم دچار انقطاع شدیدی می‌شود. فقه و اصول با انتقال به نجف در مواجهه با رقبای اخباری به حیات خود ادامه می‌دهد؛ اما سایر حوزه‌های معرفتی با یک ایست کامل مواجه می‌شود و به یک‌باره مثلاً نظام پزشکی تاریخی بدون هیچ گفت‌وگویی جای خود را به نظام پزشکی مدرن می‌دهد!

یعنی فقط بخشی از این نظام معرفتی باقی می‌ماند که در دوره رضاخان به صورت کاملاً غیررسمی و در قالب فقه با مردم ارتباط برقرار کرد و توانست دوام پیدا کند. علومی چون کلام، تفسیر، فلسفه و عرفان هم فقط در یک بستر نخبگانی در میان حوزویان ادامه یافت و آموزش عمومی نداشت. جامعه هم در نهایت چیزی جز فقه فردی را برای ازدواج و معاملات و تولد و مرگ و غیره طلب نمی‌کرد و حیات اجتماعی حوزه‌ها در ذیل همین پاسخ‌های فقهی

تداوم یافت. پس از مشروطه و تنگ شدن عرصه بر حوزه، آموزش‌های حوزوی به تبعید رفت؛ نجف تبعیدگاه آرامی بود که دور از حوزه اصلی حیات اجتماعی شیعه، فقه شیعه و مرجعیت را در خود داشت و دربار هم در تثبیت همین واقعیت

این نظام آموزشی هر جایگاهی که یک طلبه پیدا می‌کند، حاصل ابتکار شخصی خودش و احیاناً ظرفیت‌های جامعه برای فعال کردن آن ابتکار است و مقرراتی که چنین فرایند و جایگاهی را مشخص کرده باشد، وجود نداشته است.

#### ❖ خود حوزه علمیه چقدر مسئولیت داشته است؟

بخشی از مسئولیت ماجرا بر عهده مدیریت نظام علمی جامعه است؛ وزارت علوم، آموزش و پرورش و از همه مهم‌تر شورای عالی انقلاب فرهنگی باید تدابیری در این زمینه انجام می‌دادند که گاه به صورت مقطعی انجام شده بود. اما بخشی از مسئله هم به مشکلات درون حوزه بازمی‌گردد؛ حوزه‌ای که یک انقلاب بزرگ را ایجاد کرده است، نباید منتظر بنشیند تا انقلابی که مولود خودش بوده، ساختارهای حوزه را از بیرون برایش تعریف کند! بر فرض که چنین ساختاری هم تعریف شود؛ معلوم نیست این ساختار تحمیلی، متناسب با حوزه و قابل تحمل برای آن باشد یا حتی ممکن است نسبت به آن احساس خطر هم بکند. چرا که ممکن است بخشی از توانمندی‌ها، وظایف و مسئولیت‌های آن را نادیده انگارد. حوزه باید همپای انقلابی که ایجاد کرده است، سازمان متناسب با خودش را هم ایجاد می‌کرد. ساختارهای بیرونی هم وظیفه دارند این خواست و مطالبه را از حوزه داشته باشند که چنین مطالبه نظام‌مند و فعالی هم از سوی جامعه انجام نشده و بلکه شاید نوعی رقابت هم وجود داشته است.

❖ به نظر می‌رسد علاوه بر این کم‌کاری، نوعی فرار از رسمیت نیز در حوزه وجود دارد؛ علت آن را در چه می‌دانید؟

به‌خاطر حساسیت به‌جایی است که نسبت به جریانات برون حوزوی داشته است و محدودیت‌های ساختارها را اطمینان‌بخش نمی‌داند. بخشی از موانع که به عادات تاریخی حوزویان بازمی‌گردد. حوزه بی‌نظیر شیعی که در دوره صفویه، همه علوم، از فقه و اصول و حکمت تا فن‌آوری و طب و

که مسئله رسمیت رفع شود. عموماً هم امتحانات خاصی برگزار می‌شد تا فقط بتوانند ببینند...

#### ❖ یعنی به صورت موردی...

بله، اما خود سیستم آموزشی حوزه در نظام آموزشی رسمی کشور تعریف شده نبود. این مسئله در بقیه نظامات هم جاری بود؛ از جمله در مسئله خدمت سربازی که فقط در حد نامه اشتغال به تحصیل بود.

حتی اگر فضایی حوزه می‌خواستند نشریه‌ای را منتشر کنند، باید بر اساس مقررات و استانداردهای دانشگاهی عمل می‌کردند؛ قوانینی که مثلاً می‌گفت سردبیر نشریه علمی پژوهشی باید دانشیار باشد و یک مجتهد یا حتی مرجع تقلید را هم به رسمیت نمی‌شناخت! در نتیجه افرادی از درون دانشگاه را باید در رأس یک نشریه حوزوی قرار می‌دادند تا مجوز بگیرند! لذا طی دو دهه پس از انقلاب، شاید یک نشریه علمی پژوهشی را هم نتوانید پیدا کنید که از درون حوزه‌های علمیه شکل گرفته باشد. مجموعه مقررات به گونه‌ای بود که اجازه چنین فعالیت‌هایی را از حوزه گرفته بود.

#### ❖ در عرصه جذب استعدادها یا هدایت تحصیلی که در دبیرستان انجام می‌شود هم این تنگناها وجود دارد که تنها بر دانشگاه متمرکز است...

این‌ها آفت‌هایی است که مقررات برای این نظام آموزشی ایجاد می‌کند. در دوره پهلوی موضوع روشن بود و چنین مقرراتی به قصد حذف نظام آموزشی رقیب ایجاد می‌شد؛ اما پس از انقلاب هم مقررات به گونه‌ای عمل می‌کرد که نقض غرض می‌شد. یعنی نیازهای نظام اجتماعی از حوزه معرفت دینی طلب می‌شد که باید نظام آموزشی در این جهت تعریف می‌شد؛ در حالی که بروکراسی موجود درست در جهت عکس آن عمل می‌کند! طبیعتاً وقتی رسمیتی برای این نظام آموزشی قائل نشدیم، اکثر استعدادهای جوان و خانواده‌های آنان حاضر نیستند برای نظامی هزینه شوند که خروجی‌اش مشخص نیست و جایگاهی ندارد!

از دو مسیر بوده است؛ مسیر عادی که طی سطوح تحصیلی دانشگاهی بود و در مقطعی هم با شکل‌گیری دانشکده معقول و منقول، برخورد دانشگاه فعال‌تر شد و با برگزاری امتحاناتی، مجوز ورود طلاب به صورت دانشیار و استادیار را فراهم می‌کرد. البته گاهی نیز نرمش زیادی برای جذب استوانه‌های حوزوی نظیر مرحوم الهی‌قمشه‌ای، شعرانی و دیگران نشان می‌دادند و حتی تدریس آن‌ها را به عنوان تدریس رسمی می‌پذیرفتند. این نه به عنوان رسمیت بخشی به نظام حوزوی، بلکه به عنوان استفاده از نظام رقیب و تضعیف آن بود. اما باید گفت که گاه نوع مواجهه آن‌ها در جذب فضایی حوزوی، قوی‌تر و هوش‌مندانه‌تر از نوع مواجهه پس از انقلاب بود! پس از انقلاب در این رابطه آن قدر هوش‌مندی به چشم نمی‌خورد و انگیزه‌های طلاب و احساس مسئولیت آن‌ها برای حضور در محیط‌های آموزشی جامعه و ترمیم فاصله میان این دو نظام آموزشی در این حضور مؤثر بود.

#### ❖ آیا این نحوه حضور اشکال عمده‌ای داشت؟

افرادی که با نظام آموزشی دانشگاه‌ها آشنایی دارند، آسیب‌های این نوع حضور را به خوبی متوجه می‌شوند؛ این که یک استاد دو یا سه دهه به صورت مهمان بیاید و برود، آن هم با مجوزی که فقط اجازه حق التدریسی را به او می‌دهد و نوعاً هم هیچ دوترمی در یک دانشگاه باقی نمی‌ماند و جابه‌جا می‌شود، چه نوع ارتباطی می‌تواند با دانشجو، دانشگاه و محیط برقرار کند؟ بدون شک اساتید رسمی نظام آموزشی موجود، تحمل بیش از دوسه سال حضور این گونه را، آن هم به صورت آزمایشی نخواهند داشت! متأسفانه نظام آموزشی برای برطرف کردن موانع قانونی این مسئله اقدام مناسبی انجام نداد و نظام حوزوی هم آن را از مسائل اصلی نظام آموزشی خود نمی‌دانست تا برای رفع آن پیش قدم شود.

#### ❖ به نظر می‌رسد پس از انقلاب هم حضور حوزه در عرصه رسمی، هنوز با همان سازوکار صدر مشروطه انجام می‌شود؛ یعنی استفاده از خروجی‌های حوزه با معرفی علما یا در نهایت، برگزاری امتحانات مقطعی...

ببینید فقط در جاهایی از نظام که حضور خروجی‌های حوزوی تعریف شده است، در صدد پاسخ به این سؤال برآمده‌اند که چگونه؟ چون نظام آموزشی رسمیتی نداشت و فقط به صورت موردی و مقطعی تلاش می‌شد